

چند ملاحظه و روز کومه‌له

وحید عابدی

برای کسانی که با کومه‌له بوده و با این هویت فعالیت سیاسی داشته‌اند، هیچ چیزی طبیعی‌تر از این نیست که مسائل کومه‌له را تعقیب کرده، با مباحث درونی‌اش خود را مشغول دارند و اختلافات و انشعابات درون کومه‌له را با نگرانی ویژه‌ای دنبال کنند. این گرایش و تمایلی انتقادی و در عین حال احساس دلبستگی به یک تاریخ مشترک است. تاریخ مبارزاتی که این آدمها را به هم وصل میکرد و هنوز نیز روابطی بوجود می‌آورد که در نفس خود ارزشمند است. گرچه متاثر از انشعابات و ناکامی‌های مایوس‌کننده و آزار دهنده‌ای باشد.

در این میان، هرساله روزهای کومه‌له نیز از راه میرسند. روزهایی که تحت تاثیر شرایط سالن اجاره کردن، شگردهای تبلیغاتی، دلمشغولی‌های تشکیلاتی و سرگرمی ناشی از آن، همچنین رقابتهای موجود ما بین چند کومه‌له، جشن‌هایش در فاصله دو ماه (نه دریک روز معین یعنی 26 بهمن) در شهرهای مختلف اروپائی برگزار میشود. دو ماهی که بدلیل طولانی شدنش تحریک‌کننده شده‌اند. چرا که نه تنها اذهان را بیشتر متوجه کومه‌له، ارزش‌های تاریخی آن و همچنین نتایج منفی‌اش میکنند، بلکه افراد و جمعیت‌های دیگری را نیز که به لطف انشعابات متعدد کم نیستند، وامیدارد که گریزهایی به این تاریخ بزنند. من هم معمولاً از این جمله آدمها بوده و هستم.

امسال قضیه کمی فرق داشت، بعضی از دوستان که در هیچ یک از تشکلهای موجود کومه‌له‌ای عضو نیستند، اطلاعیه مستقلی در این رابطه داده و از من نیز خواستند که متن را امضاء کنم که بعد از یک مقاومت چند روزه تسلیم شدم و آنرا امضاء کردم. در یکی از شهرهای آلمان نیز مراسم مستقلی برگزار شد که آنرا هم رفتم. آخر شب نیز نشستیم و با هم بحثی کردیم. اما صبح که شد و راه افتادیم به این فکر افتادم که امضاء را که داده‌ام، مراسم را که رفته‌ام، چرا که نه، میتوان با چند سطری این گشت شبانه را هم به پایان برد. برای قابل فهم کردن حرفهایم، از دبیران دو تشکیلات کومه‌له، یکی دو نکته‌ای که اینجا و آنجا گفته و نوشته‌اند، آغاز میکنم.

• عزیزاده و ارجاع به تاریخ

در آخرین شماره مجله آرش (100)، مطلبی تحت عنوان "مروری بر تشکیلات سازمانهای چپ در تبعید"، ویژه انشعابات به چاپ رسیده، بخشی از مطلب را به "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له)" اختصاص داده است. در مقدمه، پرسش‌کننده با اشاره به کومه‌له که در کردستان معرف بزرگترین و مؤثرترین جریان متشکل چپ در سالهای پس از سرنگونی نظام سلطنت بود، و همچنین اشاره به تشکیل حزب کمونیست ایران و انشعاب اول در این حزب، از ابراهیم عزیزاده خواسته است که نظرش را در این باره ارائه دهد. کاک ابراهیم عزیزاده دبیر کل "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران کومه‌له" نیز ارزیابی کوتاهی در رابطه با انشعاب در این حزب در سال 1990 (نشریه آرش ص 442) ارائه داده است. ایشان بعد از تاکید بر برنامه و استراتژی روشن و حاکم بر حکا، به مشکلاتی اشاره دارد که بخش کردستان این حزب یعنی کومه‌له در آنزمان داشته و میگوید: " همه این

وضعیت فضای سیاسی و روحی سنگینی را بر نیروهای کومله در آن منطقه حاکم کرده بود. رهبری وقت کومله ضرورت کاهش جدی حجم نیروهای کومله را دریافته بود و در حال سازمان دادن یک عقب نشینی با برنامه بود. اما جریان کمونیزم کارگری در رهبری حزب با تعجیل و اعمال فشارهای غیر منطقی و باب کردن بحث‌های نامربوط، عملاً عقب نشینی را به یک هزیمت تبدیل کرد.

کل پاسخ در دو بخش و کوتاه است. نمیتوان از یک پاسخ کوتاه انتظار زیادی داشت. اما وقتی ایشان از وجود استراتژی روشن درحکا صحبت میکنند و اینکه گویا رهبری کومله ضرورت عقب نشینی با برنامه را دریافته بود، آنهم با استفاده از تئوری "هزیمت"، آدم باید از خود بپرسد که توسل به این تئوری نزد ایشان به چه معنی است؟

ابراهیم علیزاده، در بخش اول در باره موقعیت عمومی حزب کمونیست ایران، و در بخش دوم درباره موقعیت ویژه کومله سخن میگوید. در بخش اول از سیاست و برنامه روشن صحبت میشود و اینکه بخشی از رهبری میخواست موانع موجود بر سر راه کارگری شدن حزب را با یک بنی کردن حزب برطرف کند. در بخش دوم، به مشکلات کومله اشاره دارد و باب شدن بحث‌های نامربوط، و نهایتاً هزیمتی که بدنبال عقب نشینی آمد. "تئوری هزیمت" درحزب کمونیست ایران و جریاناتی که خود را کومله‌ای می‌نامند، کارکردهای بیشماری داشته است که در اینجا مورد بحث نیست. درحقیقت هزیمتی نیز صورت گرفت که آنهم مورد مناقشه نیست. من خود در آن موقع در اروپا بودم و خوشبختانه آنرا تجربه نکردم، داستان آنرا از رفقای دیگر شنیده‌ام. هرچند که قبل از این تاریخ، و مدتها پیش از آنکه اختلافاتی مابین رهبری حزب بروز کند، میشد جوانه‌های آنرا دید، اما نه آنچنان قوی که خطر ساز باشد.

ارجاع علیزاده به عبارت "هزیمت" دراین مصاحبه، سه هدف را تعقیب میکند. 1. انتقادات علیه رهبری کومله در آن مقطع نا حق بوده، چراکه برای مقابله با آن وضعیت نقشه داشته است. 2. حزب کمونیست ایران سیاست‌های روشنی داشت. 3. مسیری که کومله طی کرد و به تشکیل حکا و استراتژی سیاسی کومله در جنبش کردستان منجر شد، تنها پروسه‌ای است که شایستگی دفاع کردن را دارد. در این سه گوشه که علیزاده ترسیم کرده و میکند و هر باره به یک منظور خاص مورد تاکید قرار میدهد: اولا، کومله یک جریان مستقل با تاریخ خودش نیست، بلکه جریانی است که موجودیتش را مدیون حزب کمونیست ایران است. دوما، عمل هزیمت، واقعیتی است که تنها شامل حال "نیروی کومله" میشود. "جریان کمونیسم کارگری در رهبری حزب"، تنها دو گناه مرتکب شده است. یکی تعجیل کرده، دیگری بحث‌های نامربوط مطرح کرده است. اما نیروهای کومله بجای عقب نشینی، به هزیمت تن داده‌اند.

ایشان به "باب کردن بحث‌های نامربوطی" اشاره دارند که عقب نشینی را به هزیمت تبدیل کردند. گویا تا آنموقع همه چیز بر وفق مراد بوده است. "برنامه و استراتژی روشن" همراه با رهبری کومله که در فکر سازماندهی عقب نشینی با برنامه بوده، اما جریانی با طرح بحث‌های نامربوط، آنرا به هزیمت تبدیل کرده است. که تنها معنایش این نیست که باب شدن بحث‌های نامربوط درحزب تاریخی دارد، بلکه در عین حال بدین معناست که کومله با وارد شدن به این حزب دارای سیاستها و برنامه روشنی نیز شده بود. علیزاده با این شیوه برخورد، از حزبش دفاع میکند، اما از کومله دو چهره میسازد. چهره‌ای که رهبری کومله را دربرمیگیرد که بفکر عقب نشینی با برنامه بوده (که منظور شخص خود ایشان است) و چهره‌ای که عبارت از "نیروهای کومله" است که بدنبال حرف‌های نامربوط میافتد و هزیمت میکنند.

ایشان با تاریخ تعیین کردن برای باب شدن بحثهای نامربوط در بطن تئوری هزیمت نه تنها نشان میدهد که در هر شرایطی حاضر به دفاع از حزبش و خودش بمثابه شخص است (حتی اگر به قیمت افشاگری از نیروهای کومه‌له نیز باشد)، بلکه نقدش از جریان موسوم به کمونیسم کارگری تا آنجاست که بگوید تحلیلشان در رابطه با شرایط کردستان آبکی بوده است. ایشان همانجا درباره این جریان میگوید که: "یکی دوسال بعد وقتی که دیدند اوضاع به آن سمتی که پیش بینی کرده بودند نرفته است، سعی کردند در قالبهای دیگری به منطقه باز گردند، اما دیگر نمیشد آب رفته را به جوی باز گرداند و..."

ایشان به رواج بحثهای نامربوط بگونه خاصی اشاره دارند. میگویند "اما جریان کمونیسم کارگری در رهبری حزب با ... باب کردن بحثهای نامربوط عملاً عقب نشینی را به هزیمت تبدیل کرد." از نظر ایشان، اینکه جریان کمونیسم کارگری رهبری حزب را بدست گرفت، اشکالی نداشت و مشکلی پیش نیآورده بود. تا آنجا که عقب نشینی در دستور کار بوده مشکلی نبوده است. خود رهبری کومه‌له موافق آن بوده، از این جا بعد است که با باب شدن حرفهای نامربوط عقب نشینی به هزیمت تبدیل شده است. این درحالی است که تاریخ رواج حرفهای نامربوط در کومه‌له قدیمی‌تر است و اتفاقاً به روحیه نیروهای کومه‌له هم ربطی نداشت و به زمانی برمیگردد که کومه‌له با تشکیل حکا بجای یافتن درمانی برای دردهایش دچار تناقض جدیدی نیز شد. تناقض مابین "برنامه و استراتژی روشن" مورد نظر ابراهیم علیزاده، و واقعیت وجودی کومه‌له بمثابه تشکیلاتی با تاریخ و سنتها و شرایط متفاوتش که واقعیت وجودیش هیچ ربطی به آن برنامه نداشت. تناقضی که علیزاده هنوز در آن گرفتار است. گویا رهبری کومه‌له برای عقب نشینی برنامه داشته و در حال سازماندهی آن بوده است. ایشان نمیگویند که همین عقب نشینی با برنامه، چیزی جز "پروژه اعزام" نبود، که خود نتیجه همان حرفهای نامربوط بود، نه آمادگی رهبری کومه‌له برای سازماندهی آن، و اینکه همین موضوع پاشنه آشیل رهبری کومه‌له شد.

مهم در اینجا، تفکیکی است که ابراهیم علیزاده در هر گفته و سخنرانی به آن دست میزند تا مانع از "خودشناسی مجدد جریان کومه‌له" از خود گردد. ایشان جریان "کمونیسم کارگری" (با تبعیت و دنباله روی از متد خود جریان موسوم به کمونیسم کارگری) را بگونه‌ای اختیاری از پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران جدا میکند. درحالیکه دومی بدون اولی پا گرفتنش اساساً ممکن نبود.

نقطه حرکت علیزاده نه تاریخ کومه‌له بمثابه یک جریان اجتماعی، بلکه دفاع از تاریخی است که برخلاف جریان کومه‌له، اتفاقاً بر اساس حرفهای بی ربط به جریان کومه‌له پایه گذاری شد و موجب شد تا کومه‌له انرژی اش را در جهتی به هدر دهد که ربطی به کومه‌له، شرایط مبارزاتی و تاریخش نداشت، و ربطی به آن پیدا نکرد.

من در اینجا کاری به آن ندارم که ح. ک. ا. چه بوده، چه بلایی سر آن آمده یا نیامده است. من هیچ دعوائی هم با آدمهایی ندارم که خود را عضو این حزب میدانند یا نمیدانند، حزبشان را میخواهند نگه دارند یا خیر. حرف من به سرنوشت جریانی بر میگردد که در مقطعی از حیات سیاسی مردم کردستان بوجود آمد، و این جریان یعنی کومه‌له تا آنجا پیش رفت که سیمای سیاسی جدیدی به مبارزات این مردم و این جامعه بخشید، نهایت آن چه شد؟ و چرا چنین شد؟

ایشان بجای آنکه به سؤال فوق پاسخ دهند، قبل از هر چیز در فکر آن هستند که برنامه و استراتژی روشن حزبشان در آن مقطع را مورد تائید مجدد قرار دهند. به حرفهای نامربوطی اشاره میکنند که گویا از غیب آمده بودند و نه از طرف کسی که نویسنده همان "برنامه و استراتژی" باصطلاح روشن بود. او نهایتاً به "نیروهای کومه‌له‌ای" اشاره میکند که در شرایط سختی بودند، فضای سیاسی بر ایشان سنگین بود، و بجای تن دادن به عقب نشینی مورد

نظر ایشان "هزیمت" کردند. در این میان، ایشان هوای رهبری کومه‌له را دارند، که گویا رهبری با فکر و برنامه‌ای بوده است. هوای حزبی را دارد، که گویا حزبی با برنامه و استراتژی روشن بوده است، اما به "نیروهای کومه‌له" که میرسد، نیروهای خسته‌ای شده‌اند که قدر رهبرانشان را نمیدانند، و دنبال حرفهای نامربوط میافتند و هزیمت میکنند.

در چه تشکیلاتی این نوع تحلیل‌ها ممکن میشوند؟ در تشکیلاتی که خود آگاهی اعضای تشکیل دهنده آن می‌لنگد و کمبود خودشناسی دارند. مساله این نیست که کدام نظر درست بود یا نبود، که این انشعابات روالی منطقی داشتند یا نداشتند، محق بودند یا نبودند. در برخورد به این تاریخ، مساله این است که آیا میتوان با این تاریخ رابطه‌ای منطقی برقرار کرد یا نه؟ براساس این رابطه منطقی میتوان خود را به آینده بگونه‌ای منطقی وصل کرد یا نه؟ در مرحله اول، این خود شناسی چیزی جز این نیست که خود را بر متن این تاریخ به شیوه‌ای منطقی معنی کنیم.

مطلب مجله آرش درباره کومه‌له است. سؤالی که از ایشان شده در این رابطه است. خود انشعاب در حزب کمونیست ایران به این دلیل اهمیت پیدا کرد که کومه‌له از دل آن تضعیف شده‌تر بیرون آمد. هیچ کس نگران جدائی مهتدی، حکمت، علیزاده نشد. برای این متأسف بودند که کومه‌له از این جدائی‌ها صدمه دید. خود توضیح انشعاب در حزب کمونیست ایران نقطه شروعی دارد. این، منطقاً نمیتواند مقطعی باشد که واقعه در آن اتفاق افتاده است. بلکه در بررسی پروسه‌ای نهفته است که این مقطع را ممکن کرد. نمیشود گفت همه چیز خوب بود، بر وفق مراد پیش میرفت، ناگهان کسانی آمدند و با طرح حرفهای نامربوط عده‌ای خسته را با خود بردند. از این منظر، تاریخ نگاری واقعی، تاریخی است که از خود کومه‌له بمثابه یک جریان اجتماعی آغاز میکند. آنر بر متن شرایطی که کومه‌له در آن فعل و انفعال و حرکت میکرد و آفرید توضیح میدهد، و بما میگوید که کومه‌له بنا به چه نیارهایی وارد این ائتلاف شد، به چه موضوعاتی میخواست پاسخ دهد؟ نتیجه آن چه شد؟

تاریخ حکا را میتوان بر متن تاریخ کومه‌له توضیح داد، اما تاریخ کومه‌له را نمیتوان بر متن تاریخ حکا نوشت. آنهم بر اساس باب شدن حرفهای نامربوط، و تبدیل شدن عقب نشینی به هزیمتی که تنها شامل حال آدمهایی شود که بحق دنبال راه چاره بودند. در این شکی نیست که هزیمتی هم در کار بود، اما این یک موضوع فرعی و حاشیه‌ای در اصل ماجراست. اصل موضوع نه به این برمیگردد، و نه به حرفها و تحلیل‌های نامربوط، بلکه موضوعی مربوط به خودشناسی کومه‌له همچون یک جریان اجتماعی است. خاصیتی که منصور حکمت در هر شرایطی آنرا تکرار میکرد، اما هر باره نیز از آن تفاسیری بدست میداد که ربطی به کومه‌له و شرایط مبارزاتی‌اش نداشت، اما ابراهیم علیزاده هیچگاه کمترین بهائی به آن نداده و هنوز نیز نمی‌دهد. هنوز تفسیراتی از حکا بدست میدهد که خود منصور حکمت از آن دست کشید، اما علیزاده هنوز به آن وفادار است و تئوری هزیمت‌اش را در خدمت آن قرار میدهد.

اما چرا کاک ابراهیم علیزاده نمیخواهد این موضوع ساده و پیش پا افتاده را درک کند؟ چرا از خود تئوریسین‌های اصلی تشکیل حکا کاسه گرم تر از آش شده است و سالهاست که ایفای این نقش را با خود یدک میکشد؟ پاسخ آن ساده است. کومه‌له برای ایشان نه یک تاریخ قابل اتکا برای ایجاد تحول در شرایط کردستان، بلکه سکوی پرشی به ورای تنگناهای جنبش کردستان و تا مادام که این تنگناها اجازه دهند، استفاده از موقعیتی سیاسی است که کومه‌له در این جنبش برای ایشان آفریده است. اگر نه، در آخر همان تفسیر کوتاه نمی‌نوشت: "کومه‌له که تا دیروز الگوی اجتماعی کردن کمونیسم در کردستان بود، اهمیت و جایگاه خود را برای آنها

از دست داده بود و شرکت در جنبش کردستان نیز آن جایگاه گذشته را در استراتژی آنها نداشت. تا آنجا که به آنها یعنی جریان موسوم به کمونیسم کارگری برمیگردد و تصمیمی که در آن موقع گرفتند، نیمه دوم این اظهار نظر درست است، اما نیمه اول دارای پیش فرضی است که علیزاده هنوز نیز نمیخواهد خلاف آنرا باور کند. اینکه "آنها" "کومه‌له را الگوی اجتماعی کردن کمونیسم در کردستان" میدانستند که نهایتاً جایگاه خود را برای آنها از دست داده است. این ادعا بجای آنکه کمونیست بودن کومه‌له را ثابت کند، کمونیست بودن آنها را پیش فرض میگیرد و دفاعی که غیر مستقیم و با این مدال دادن به آنها بخورد ما داده میشود. که آنها خطائی مرتکب نشده‌اند، کمونیست‌هایی با یک استراتژی معین بوده‌اند. کومه‌له و جنبش کردستان تا مدتی در استراتژی آنها جایگاهی داشته‌اند، بعد جایگاهشان را از دست داده‌اند. ایشان از خود نمیپرسند که این چه ادعائی است؟ چگونه میشود که اولاً آنها کمونیست باشند، دوماً کومه‌له برایشان الگو باشد، و سپس ناگهان بدلیل تحلیل غلط از اوضاع منطقه اهمیت خود را از دست داده باشد؟ غیر از این است که این سه جزء با هم جور در نمی‌آیند؟ غیر از این است که علیزاده در کنار دفاع از خودش تحت عنوان اینکه رهبری کومه‌له برای عقب نشینی برنامه داشته است، از آنها نیز دفاع میکند و تنها نقدی که دارد این است که آنها اشتباه محاسبه کرده‌اند. در مورد جنبش کردستان این حکم میتواند درست باشد، و اینگونه نیز بود. اما این ها مهم نیستند، آنچه که در این اظهار نظر افشا میشود این است که: کومه‌له و جنبش کردستان برای علیزاده هنوز معنایش را در "استراتژی حزب کمونیست ایران" و تحقق این استراتژی از دست نداده است. منتظر باشیم که کی از دست میدهد.

• مهدی و عقلانیت

طبق عادت که مسری شده است، گردشی در سایت‌ها داشتم که عکس جوان شده‌ی کاک عبدالله مهدی نظرم را جلب کرد. متوقف شدم و گوش کردم. داشت از رضا کعبی صحبت میکرد. خیلی گله‌مند بود و ناراحت از آن همه ناسپاسی‌های که در حقش کرده است. مثل کسی بود که بخودش بگوید کار خدا را ببین که به چه روزی افتادیم، رضا هم برایمان رقیب شده است. اما در فاز دیگری از سخنرانی‌اش و در برابر سؤال دیگری که درباره اپوزیسیون داخلی در "حزب کمونیست ایران" بود، ناگهان بخود آمده و مجدداً به لاک رهبری که دیگران باید به خدمتش بروند بازگشت. ایشان گفتند که موافق نوعی حشر و نشر با این اپوزیسیون هستند، به شرطی که آنها موقعیت خود را درک کنند. عیبی هم ندارد که بعضی از آنها در موقع انشعاب به ایشان حرفهای ناشایستی زدند. این مهم نیست، به شرطی که آنها موقعیت خود را درک کرده و سه موضوع را بفهمند. یکی اینکه رهبری با ایشان است. دوم اینکه ایشان بوده‌اند که نهایتاً کومه‌له را بازسازی کرده‌اند. سوم ایشان هستند که نهایتاً فاز عقلانیت را همچون قلعه‌ای غیر قابل تسخیر فتح کرده‌اند. به بحث عقلانیت که رسید گوش‌هایم تیزتر شد. (البته هیچ نگران هم نشدم، چرا که همان روز از خوش اقبالی چند خطی بفهمی نفهمی درباره "عقلانیت" و تفاوت آن در تئوریهای گوناگون خوانده بودم و تا حد یک آدم سطحی در این زمینه واکنشیده شده بودم). ابتدا فکر کردم که میخواهد پروژه "عقلانی کومه‌له" را در مقابل پروژه غیر "عقلانی حزب کمونیست ایران" قرار بدهد و با این شگرد آنها را جذب خود کند، که خانه‌اش آباد زیاد معطلمان نکرد و با شنیدن عبارت روابط بین الملل و آمریکا از زبان ایشان، هم چرتم پاره شد و هم از جلسه‌ای درآمدم که در تمام روز عبارت "عقلانیت" در ذهنم ایجاد کرده بود. ایشان بعنوان فاکت، به رفت و آمدهایشان به آمریکا اشاره داشتند و اینکه وارد عرصه دیپلماتیک بگونه‌ای عقلانی

شده‌اند. موضوعی که درکنگره اخیر حزبشان و بعنوان دستاورد و نشانی از بلوغ سیاسی شخص خود ایشان، با آب و تاب کامل به سمع شرکت کنندگان در جلسات رسانده بودند.

ایشان مدعی بود و هست که کومه‌له را بازسازی کرده است. برق آسا تمام اقدامات ایشان در انجام این پروژه عقلانی شده از نظرم خطور کرد: تعجیلی که در انشعاب کردن به خرج دادند و عوارض ناشی از آن. توسل به هر آدمی که به ایشان لیبیک میگفت و نه اینکه طرف چه میگوید (نتایج‌اش را در همین سخنرانی از زبان خودشان میتوان شنید). بحث ناتمام در افق سوسیالیسم درباره اتحادیه‌های کارگری در موقعیتی که هنوز عضو حکا بودند و رها کردن آن بدلیل مشغول شدن به رتق و فتق امور تشکیلاتی که اعضایش مشغله‌های دیگری داشتند. قول اینکه در باره پروژه سوسیالیسم و بدست دادن درک درستی از آن، سازمان ایشان به جریانات چپ رجوع خواهد داشت و سازمان ایشان فعال این پروژه خواهد بود، اما بدلیل مشغول شدن با تفکرات بین‌المللی و عقلانیت دیپلماتیک و فشار از درون برای تغییر بند اول برنامه‌شان و حفظ بالانس تشکیلاتی، دیگر از آن حرفی زده نشد و با اظهاراتی از قبیل "من کمونیست نیستم" و "کومه‌له از حزب کمونیست ایران" بیرون آمده است، نه تنها بفراموشی سپرده شد، بلکه راه برای تاخت و تاز جریانات راست از درون، و همنشینی با اکثریت از بیرون (بعنوان نمونه دیگری از عقلانی شدنشان) باز شد. در زمینه جنبش کردستان، که گویا زیادی مورد علاقه‌شان است، در تمام این چند سال، ایشان تنها یک نوشته جدی نوشته‌اند، آنهم در زمانی که هنوز در حکا هستند و هنوز از مفاهیمی چون "بورژوا ناسیونالیست" و "امپریالیسم" و "مارکسیسم" و "حاکمیت شوراهای کارگری" استفاده میکنند (احتمالاً به این دلیل که مارکسیست‌هایی درون حکا را جذب کنند) که تکرار همان نظرات گذشته کومه‌له در عنفوان جوانی است، که ثابت میکند که ایشان حتی در رشته مورد علاقه‌شان نیز حاضر به مطالعه نیستند.

باید اعتراف کرد که ایشان با اتخاذ شعار فدرالیسم تعبیر جدیدی از کومه‌له را نیز در اذهان عمومی جا انداختند. تعبیری که بما میگوید: کومه‌له جز یک جریان فدرالیست با اهداف نامشخص، چیز دیگری نیست. چهره‌ای که با حضور مداوم در جلسات "کنگره ملیتهای ایران" تکمیل میشود. این رؤس اقدامات ایشان در بازسازی کومه‌له است، بدون آنکه فراموش کنیم که ایشان برای حفظ امنیت داخلی ناچاراً تن به حضور نیروهای مسلح اتحادیه میهنی در اردوگایشان دادند.

آقای مهتدی یکبار هم که شده باید به سخنرانی‌شان درکنگره اخیری که گرفته بودند، درباره آمریکا و صحبت‌هایشان در همان گفتگو گوش کنند و منصفانه به قاضی بروند و به چند سؤال پاسخ دهند. آیا رابطه گرفتن با قدرتهای خارجی در جنبش کردستان (از آمریکا تا انگلیس و شوروی و هر نیروئی دیگری گرفته) یک بخش از اقدامات رهبران جنبش‌های مردم کرد در مقاطع گوناگون بوده یا نبوده است؟ چرا شما مبتکر تاریخی تماسهای دیپلماتیک در جنبش کردستان هستید؟ این چه ربطی به رشد عقلانیت دارد؟ آیا جنبش کردستان از اقدامات دیپلماتیک رهبران این جنبش‌ها که لازم هم بوده‌اند، خیری اساسی دیده است؟ (بجز دور اخیر در کردستان عراق که آنهم دلائل خود را دارد، و هنوز نیز عاقبت آن روشن نیست). در دنیای واقعی چه اتفاقی افتاده است که ایشان بنام عقلانیت، که گویا معرف آن در طیف کومه‌له هستند، ناگهان به مقام رهبر مردم کرد ارتقاء مقام یافته و از دیپلماسی با آمریکا حرف میزنند؟ بر اساس چه مؤلفه‌هایی فکر میکنند که کردستان ایران، کردستان عراق است، و ایشان جلال طالبانی هستند؟ این بمعنای ندیدن ایشان بعنوان یک شخصیت مبارزاتی در صفوف کومه‌له و جنبش کردستان و چپ در ایران و ظرفیتهای بالای ایشان در گذشته در رهبری کومه‌له و در جنبش کردستان از جانب من نیست، اما مساله این است که آدم نباید تا آن اندازه در حزب بازی غرق شود که نتواند یک سری واقعیات

پیش پا افتاده را هم نبیند. این نه تنها اشتباه محاسبه‌ای نابخشدنی است، بلکه نشان عدم تعمق کافی در فاز عقلانیت مورد ادعای خود ایشان است. بحث آمریکا به اینجا ختم نمی‌شود، تصویری که ایشان در کنگره‌شان از آمریکا بدست می‌دهند، حتی نمیتواند مورد تائید خود آمریکائی‌های وطن پرست مخالف جنگ عراق باشد، تا چه برسد به آدمهای ضد جنگ، در سرتاسر دنیا و حتی روزنامه نگارانی که کارشان صرفاً تحلیل ساده جنگ طلبی آمریکا و اهداف سلطه جویانه‌ی آمریکاست.

کومه‌له تشکیلاتی بود که با همان عقلانیت جوانی‌اش که خود ایشان در نقش دادن به آن نقش بالائی داشتند، از این اشتباه محاسبه‌ها را نمی‌کرد و یا اگر میکرد، ناچیزتر از آنی بود که کسی را به تعجب و طرح این نوع سؤالات از ایشان مجاز کند. ایشان میتوانند به موضعگیری‌های کومه‌له در اوائل انقلاب و در رابطه با "موضع ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی" مجدداً رجوع کنند. این درست است که کومه‌له فریب مواضع "ضد امپریالیستی رژیم" را نخورد، اما ایشان تاریخ را تحریف شده بخورد کنگره‌شان می‌دهند. وقتی که می‌گویند: کومه‌له در آن موقع نیز مواضع امروز ایشان در باره آمریکا و امپریالیسم را داشته است. این دیگر حرف زدن درباره یک پدیده ناشناخته برای ایشان نیست که آدم بگوید، مطلع نیستند. در مقام ایشان که در آن موقع یکی از متفکرین اصلی کومه‌له بوده‌اند، این چیزی جز تحریف واقعیت نیست. این حق طبیعی ایشان است که با نظراتشان در گذشته چه برخوردی دارند. اما جایز نیست اگر ایشان خود را تنها مالک و مفسر گذشته‌ی تشکیلات کومه‌له و عقایدش بدانند. با توجه به نتایجی که در چند سطر بر شمردم، و متأسفانه چیزی بیشتر از این هم نیستند، و عاقبتی که پروژه بازسازی ایشان بدان دچار شده است، باید گفت که پروژه‌ی کاک عبدالله مهتدی گرچه در نام بازگشتی به کومه‌له بود، اما در محتوی چیزی جز سطحی نگری در سیاست نبوده است. در این شکی نیست که این نیز در خود باری عقلانی دارد.

• دودیدگاه

جنگ و دعوای درون کومه‌له، حزب کمونیست ایران و ماجراهای کمونیسم کارگری درک تاریخ کومه‌له را پیچیده و دشوار کرده است. برقرار کردن رابطه‌ای منطقی و سراسر با این تاریخ بر متن چنین جدالهایی عملاً ناممکن شده است. در تحلیل جامعه کردستان و در برخورد به کومه‌له دیدگاه‌های غیر واقع بینانه، کلیشه‌ای و سطحی، و حتی کاسبکارانه‌ای بکار گرفته میشود که مانع از برقرار کردن چنین رابطه‌ای میشوند. بگونه‌ای تقریبی میتوان سه نوع برخورد متفاوت را درآورد و از آن صحبت کرد. یکی تئوری توضیحی "حزب کمونیستی" است که در اشکال سطحی‌ترش در جریانات کمونیسم کارگری ادامه یافته است. دیگری تئوری توضیحی مهتدی است. به این دو، باید به تلاش‌هایی توجه داد که متأثر از زندگی در اروپاست، که هر از چندگاهی و درحاشیه، تعابیر متفاوت خود را وارد ماجرا میکنند.

در دیدگاه حزب کمونیستی، خود کومه‌له بمثابة یک جریان مستقل مد نظر نیست. هرچند در گفتمانی که ارائه میدهد از کومه‌له بعنوان یک جریان اجتماعی یاد میشود. در این دیدگاه، مقولات اصلی را ساختار یک جامعه موهوم تشکیل میدهند که اسمش کردستان است. جامعه‌ای که در این دیدگاه تعریف میشود واقعی نیست و در کردستان وجود ندارد. جامعه‌ای به تصویر درآورده شده است. "جامعه کردستان سرمایه‌داری است". "دو طبقه اصلی آن بورژوازی و پرولتاریا هستند". "دوگرایش اصلی در آن سوسیالیسم و ناسیونالیسم‌اند. به همین اعتبار دو جنبش وجود دارد. در این چهارچوب فکری که گویا "مارکسیستی"، اما در حقیقت کاریکاتوری از مارکسیسم است. اولاً، کومه‌له فاقد تفکر سیاسی است. کومه‌له مذهبی دارد که "مارکسیسم" است. برنامه و قطعنامه‌هایی دارد

که با اعلام آنها سیمای سیاسی کومه‌له نیز مشخص می‌شود. یعنی تفکر سیاسی کومه‌له، عکس برگردان ساده شده عقاید کومه‌له است. یعنی درهر شرایطی و با هر تحلیلی از شرایط، این تداوم صحت عقاید خود کومه‌له است که مجدداً طرح و اثبات می‌گردد. شرایط سیاسی در کردستان نقشی در شکل‌دهی به سیاست در کومه‌له بازی نمی‌کنند. این شرایط در بهترین حالت خود را بر کومه‌له تحمیل می‌کنند. این البته ریشه در واقعیت پایه‌ای‌تر دارد. در این دیدگاه، کومه‌له فاقد تاریخ‌بمعنای علمی آن است. منشاء تاریخ در کومه‌له یا رشد سرمایه‌داری در کردستان است، یا دانشگاه تهران و جنبش چپی که تعدادی از دانشجویان کرد را تحت تاثیر قرار میدهد، یا تاریخ طبقه‌ای جهانی است که تشعشعاتش به کردستان نیز رسیده است.

به لحاظ نظری، تاثیر اندیشه‌های جهانی در کومه‌له بخشی از واقعیت وجودی کومه‌له را بما نشان میدهند، اما هنوز بما نمی‌گویند که کومه‌له چه بود و چه هست، یا میتواند باشد. چرا که خود جامعه کردستان چه بمثابه جامعه‌ای با پیشینه تاریخی و ساختار اجتماعی ویژه، چه بمثابه جامعه‌ای با ساختارهای اقتصادی و فرهنگی که نتیجه این تاریخ اند، بر کومه‌له و شکل‌گیری آن تاثیر داشته‌اند. آنچه که این دیدگاه بما میدهد چیزی جز برخوردی اراده‌گرایانه با اندیشه‌های جهانی و تاثیر آن بر خود شناسی در کومه‌له نیست.

اکتفا کردن به جستجوی کومه‌له در بطن جدال اندیشه در این جریان، بما پاسخ نمی‌دهد که کومه‌له در بطن چه تاریخی و بر متن کدام جدال تاریخی در جامعه کردستان متولد شد. این نمیتواند جدال سوسیالیسم با ناسیونالیسم بوده باشد. چرا که چنین جدالی متأثر از حضور اجتماعی خود کومه‌له و نه مقدم بر آن است. چرا که ما نمیتوانم چنین جدالی در جامعه کردستان را قبل از ابراز وجود اجتماعی خود کومه‌له نشان دهیم که تاریخ ساز بوده باشد. اشتباهی که در این رابطه میشود این است که کومه‌له و موجودیت تاریخی‌اش بگونه‌ای دلخواهی به نقشه‌ای فکری و ایدئولوژیک ربط داده میشود، که کومه‌له بعد از تشکیل حکا بگونه‌ای اراده‌گرایانه به آن رسید. تفکری که مداوماً توجیه منطقی و عملی‌اش را در چهارچوب‌های بزرگتر جهانی و ایرانی یافته است، و ربط مستقیمی بخود کومه‌له و شرایط مبارزاتی‌اش نداشته است. این چیزی جز ردیابی جریان اندیشه در کومه‌له آنهم در یک خیابان یک طرفه در یک مقطع تاریخی معین (تشکیل حکا) و تعمیم آن به کل ماهیت کومه‌له و تصرف ناموجه کلیت تاریخ کومه‌له نیست.

در این نباید شکی بخود راه داد که کومه‌له با هر برداشتی از کمونیسم و هر میزان از تسلط فکری در این رابطه یک جریان کمونیستی بود. کمونیسم در کومه‌له سوقات بسته بندی شده هیچ کسی نبود، که در مقطعی از حیات کومه‌له به این تشکیلات رسوخ داده شده باشد. اما کومه‌له تاریخ ویژه خود را داشت. بدین معنا که کومه‌له محصول جامعه کردستان بود. تاریخ کومه‌له تاریخی است که بر متن تاریخ اجتماعی کردستان قابل توضیح است و متأثر از آن است. این تاریخ مردم کرد با هر تعریفی است که از آن داریم.

این بدان معنا نیست که کومه‌له هیچ درکی از جامعه و تاریخ کردستان نداشته و بر این اساس حرکت نکرده است. اگرچنین بود، کومه‌له جایگاهی در تاریخ مردم پیدا نمی‌کرد. بحث بر سر گریزهای ناموجهی است که این جریان با توسل به عام‌گرائی صرف و نگرش تک بعدی در این رابطه داشته است. هرچند مساله تنها این نیست.

این نوع تئوری کلیشه‌ای بجای آنکه مشوق کومه‌له برای کشف خودش بمعنای واقعی باشد، به مانعی در راه آن، و همینطور کار تحقیقی اصولی در این باره شده است. کار تحقیقی در این باره اگر هم صورت گرفته باشد، نه در جهت درک کومه‌له، بلکه اثبات این تئوری‌ها و نشانیدن این دیدگاه بجای واقعیت بوده است. به همین دلیل،

طرفداران این شیوه از تفکر نه تنها سطحی‌ترین رایان در برخورد به جامعه کردستان، بلکه معرف کومه‌له‌ای رؤیائی و شعاری هستند.

بحث من این نیست که در جامعه کردستان مناسبات سرمایه‌داری حاکم نیست و در آن کارگر و بورژوا وجود ندارند. بحث من این است که این هنوز بمعنای برخورد زنده با جامعه کردستان نیست. به همین دلیل مارکسیستی هم نیستند. این واقعیات که مناسبات سرمایه‌داری در کردستان حاکم است و طبقات وجود دارند و گرایش سوسیالیستی و... در این دیدگاه کارکردی مفهومی پیدا کرده‌اند، و در همین سطح نیز میمانند. مفاهیمی شده‌اند که جای هر نوع تحلیلی را برای آن پر میکنند. که بگونه‌ای بی‌روح خود را بر هر شرایطی تحمیل میکنند. تحلیل درست چیزی است که زحمت بیشتری میخواهد و اگر میخواهد بمعنای واقعی هم مارکسیستی باشد، و به علمی بودن مارکسیسم وفادار بماند باید روشهای علمی اصلاح شده در علوم اجتماعی و تاریخی و حتی فلسفی در پروسه شناخت مقوله‌های اجتماعی را بحساب آورد و کومه‌له را بر متن جامعه‌ای بازشناسد و تعریف کند که به آن تعلق دارد.

همانگونه که گفتم یکی از مشکلات این دیدگاه بی توجهی به تاریخی است که کومه‌له بر متن آن زاده شده است. این درست است که رهبران کومه‌له خود را کمونیست میدانستند و بدنبال انقلاب کارگری بودند و کارشان در اساس آگاه کردن زحمتکشان بود و خود را در تقابل با چریکیسم حاکم در جنبش ایران تعریف کردند و در دسته بندی گرایشی بعد از قیام در زمره خط 3 ها بودند، اما در عین حال روشنفکران کردی بودند که از بطن یک جامعه معین با تاریخ خود آمده بودند. جامعه‌ای که با اصلاحات ارضی وارد مناسبات جدیدی شده بود. اما شاهد تحولی ساختاری که ناشی از این تحول باشد، نبود. این روشنفکران مارکسیست، در عین حال علائق و دل مشغولی‌های دیگری هم داشتند. این علائق ناشی از برخورد انحرافی آنها نبود، بلکه برعکس ناشی از شناخت تاریخ کردستان بود. هرچند شناختی سطحی و ضربه پذیر که با هر تعرضی از خارج درهم میریخت. بطور مثال این علائق شکست جمهوری مهاباد را مدنظر داشتند. قرار داد الجزایر را خائنه و غیر قابل پذیرش میدانستند. به تحولات در بخش‌های دیگر در کردستان توجه داشت. نهایتاً نیز بعد از یک دهه کار کمونیستی، برای کمک به یک جنبش مسلحانه به فلسطین و ظفار رفتند، به کشور همسایه رفتند و جنبش نوین مسلحانه در کردستان عراق را که در آن موقع چپ بود، کمک کردند. (این حرکت قبل از قیام 57 سازمان داده شده بود) بدیهی است، به این دلیل که چپ‌های کرد عراقی بودند و نه راست‌های کرد در آن طرف مرز، و همین رابطه با وقایع بعدی در کردستان ایران با هم گره خورد و رابطه‌ای ایجاد شد که تاکنون هم ادامه دارد. این نوع رابطه‌ها تاریخ خود را دارند. تاریخی که کومه‌له در تداوم آن درست یا نادرست نقش داشته است و پشت آن حداقل یک روانشناسی اجتماعی برای تحقیق خوابیده است. کسانی که مینویسند "قاضی محمد ربطی به طبقه کارگر کردستان ندارد"، و فکر میکنند با این گفته دیگر خیلی مارکسیست تشریف دارند، و در هر فرصتی آنرا تکرار میکنند، هنوز نمیدانند که با همین پاراگرافی که بر صفحه سفید کاغذ سیاه میکنند، اتفاقاً ثابت میکنند که دارد، چرا که اگر نداشت مجبور به نفی چنین رابطه‌ای نمیشدند. چرا مینویسند که کارگران کردستان ربطی به یاسر عرفات ندارند؟ بدیهی است که تاریخ کومه‌له، تنها متأثر از مناسبات سیاسی حاکم بر کردستان نیست. متأثر از روابط اجتماعی در کردستان، وضعیت اقتصادی و همچنین سنن و فرهنگ و عقلانیت تجربه شده و حتی روانشناسی مردمی است که کومه‌له را ساخته‌اند و...

دیدگاه مهتدی ساده‌تر است. در این دیدگاه، پراتیک کومه‌له از هر تحولی اجتماعی و بقول خود او "خاستگاه" طبقاتی نشأت گرفته باشد، "موقعیت‌اش" نهایتاً وابسته به جنبش کردستان است. کومه‌له در این دیدگاه ابزاری است که باید به اهداف این جنبش خدمت کند. طرح فدرالیسم، جبهه متحد در کردستان، کنگره ملیتهای ایرانی، تلاش برای وارد شدن به انترناسیونال سوسیالیستی، رفت و آمدهای مدام به آمریکا و وزارت خارجه و برقراری رابطه با اکثریت و طرح این ادعا که کومه‌له از نظر ایشان بازسازی شده، دیگران نیز در صورت تن دادن به رهبری ایشان میتوانند سوار این قطار شوند، معنای دیگری جز این ندارند. ایشان در این راستا بحدی سرگرم بودند که حتی حاضر نشدند که چند دقیقه وقت خود را صرف پاسخ گوئی به حسین مرادیگی که تاریخ کومه‌له را از دیدگاه خودش نوشته بود، بکنند. هرچه باشد هر دو خود را از بنیادگذاران کومه‌له میدانند و مرادیگی رفیق دیرین ایشان بوده است.

دیدگاه مهتدی در عین سادگی، قدیمی‌تر و با پراتیک کومه‌له در جنبش کردستان نزدیکتر بوده است. در این دیدگاه، کومه‌له تاریخ ویژه خود را دارد، اما این تاریخی وابسته به جنبش کردستان و متاثر از افت و خیزهای آن است. به همین دلیل، ایشان در توجیه انشعابی که سازمان داد مدعی بود که جایگاه کومه‌له در جنبش کردستان روشن نیست، نه اینکه جایگاه جنبش کردستان را در دیدگاه کومه‌له روشن سازد. این درحالی است که کومه‌له قبل از جنبش اخیر در کردستان و در شرایطی پا گرفت که هر نوع حرکت خودمختاری طلبانه و یا ناسیونالیستی در کردستان ایران سرکوب شده بود و جامعه کردستان با اصلاحات ارضی همچون هر جای دیگر در ایران برای دو دهه خود را بر متن تحولاتی از نوع دیگر میدید.

عبدالله مهتدی، در نوشته‌ای که در افق سوسیالیسم شماره 4 (سال 1379) در تقابل با ابراهیم علیزاده نوشته است. درکش را بخوبی نشان میدهد. ایشان مینویسند: "ابتدا مساله پراتیک کومه‌له و موقعیت کومه‌له را بررسی کنیم. در این جا دو مفهوم، خاستگاه و منشاء پراتیک کومه‌له و دیگری منشاء موقعیت و نفوذ کومه‌له، بطور گمراه کننده‌ای باهم خلط شده‌اند و ...". بعد ایشان ادامه میدهند که: "تمایز پراتیک ما با پراتیک احزاب سنتی بورژوازی از جهان بینی و جهت‌گیری طبقاتی متمایز ما، از جهان بینی مارکسیستی و جهت‌گیری کارگری ما نشأت می‌گیرد." سپس به شرحی کامل از رؤس فعالیت‌هایی که کومه‌له در این راستا کرده است. همینطور به زمینه‌های اجتماعی و عینی و زمینه‌های سیاسی این نوع پراتیک اشاره دارند و نسلی که از دل تحولات جدید اجتماعی بیرون آمده و با استفاده از این زمینه‌ها، پایه اجتماعی کومه‌له را تشکیل داده‌اند. در ادامه مینویسند: "آن چه میخواهم روی آن در اینجا تاکید کنم این است که گرچه خاستگاه و منشاء مواضع و به این اعتبار منشاء پراتیک کومه‌له نهایتاً جهان بینی و باورهای بود که داشت، جهت‌گیری طبقاتی بود که داشت، و این درمورد هر حزب و جریان دیگری نیز صدق می‌کند، اما به هیچ وجه از این نمیتوان نتیجه گرفت که موقعیت و نفوذ اجتماعی کومه‌له از شرکت وی و در آمیختن وی و عملکرد وی در جنبش ملی کردستان جدا است و آن هم «تماماً» جدا است و ...". در آخر ادامه میدهند که کومه‌له با همان دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های طبقاتی و سیاسی: "در جنبشی که ما به درست در آن مقطع «جنبش مقاومت خلق کرد» می‌نامیدیم شرکت کرد، آن را سازمان داد، الهام بخشید و رهبری کرد. نتیجه این امر نیز کسب نفوذ توده‌ای گسترده برای کومه‌له بود". چنین نگاهی به کومه‌له در قطعنامه‌ای در سال 1380 تحت عنوان "اهداف و استراتژی کومه‌له در جنبش کردستان" در کنگره نهم تشکیلات ایشان مورد تاکید مجدد قرار گرفته است که: "به این ترتیب کومه‌له به مثابه‌ی حزب پیش‌تاز و رهبری کننده‌ی جنبش انقلابی کردستان در سخت‌ترین شرائط و با دادن هزاران قربانی در صفوف مقدم این مبارزه جای داشته و

مکانی نازدودنی در تاریخ مبارزات کارگران و زحمتکشان کردستان و جنبش انقلابی خلق کرد احراز کرده است." ظاهر امر این است که در این گفتمان چیز غلطی گفته نشده، یا برداشتی چپ و واقعی از ماهیت تشکیلاتی و جایگاه کومه‌له در جنبش کردستان ارائه داده شده است، اما اگر سؤالات مرتبط با مساله مورد بحث را مدنظر قرار دهیم، به همان چیزی میرسیم که من مدعی آن شده‌ام که در این دیدگاه کومه‌له وابسته به جنبش کردستان است. بحث مهتدی در افق سوسیالیسم علیه علیزاده است، و در این تقابل باید معنی شود. تافهمید که منظور ایشان از "منشاء موقعیت و نفوذ کومه‌له" چیست؟ چرا این، از خواستگاه و منشاء پراتیک کومه‌له جدا میشود؟ بگذریم از اینکه "موقعیت و نفوذ کومه‌له" بمشابه امری ثابت مدنظر قرار گرفته است و این نمیتواند ثابت و لایتغیر باشد. حقیقت مساله چه در مورد ایشان و چه در مورد حریفشان آقای علیزاده، این است که بحث بر سر تاریخ نگاری و یا تحلیل تاریخ کومه‌له نیست، مساله بر سربیک انتخاب سیاسی است. نه در این مورد، بلکه در تمام مواردی که کومه‌له‌ای‌های سابق در این باره حرف میزنند، انتخاب‌های سیاسی حرف اول را میزنند، و بر اساس آن استدلال میشود. نه واقعیت تاریخی کومه‌له، و به همین دلیل نیز، کشف رمز و راز نهفته در اینگونه مباحث بگونه‌ای سراسر است و مستقل ممکن نیست. برای کسی که کمی با روانشناسی فعالیت سیاسی و آدمهای سیاسی آشناست، باید روشن باشد که در چنین انتخابی مابین "منشاء خاستگاه و پراتیک کومه‌له" و "منشاء موقعیت و نفوذ کومه‌له" (موقعیتی که درعالم تصور با نفوذ ثابت و مادام‌العمر همراه است)، دومی است که ارجحیت دارد، و در این دیدگاه این نهایتاً جنبش کردستان است. اگر اقدامات بعدی ایشان و تمرکزهایش را مدنظر قرار دهیم این چیز دیگری غیر از این نیست، اگر به قیمت از بین بردن "خاستگاه و منشاء پراتیک کومه‌له" هم باشد. کومه‌له گذار از مرحله کار مخفی به فعالیت علنی را با شرکت فعالانه در قیام مردم ایران علیه سلطنت طی کرد، و در همین راستا نیز خود را گسترش داد و به نیروئی اجتماعی تبدیل شد. کومه‌له این نیروی اجتماعی جدید را که عمدتاً در جنوب کردستان متمرکز بود، در خدمت پاگیری مجدد جنبش کردستان قرار داد. مساله این نبود که جنبشی وجود داشت و کومه‌له در آن شرکت کرد، چون این را با عقاید کمونیستی خود متناقض نمیدانست، مساله این نبود که کومه‌له گویا جنبش دیگری بر پا کرد، بلکه این بود که با تشخیص زمینه‌های مبارزاتی در کردستان از نیروی اجتماعی‌اش در سازماندهی مقاومت و پا دادن مجدد به جنبش کردستان استفاده کرد، و از این طریق خود نیز فاز دیگری از گسترش اجتماعی و نفوذ را تجربه کرد. اما این موقعیت تاریخی - اجتماعی کومه‌له را عوض نمیکند، اگر کومه‌له بخواهد به خاستگاه و منشاء پراتیک‌اش وفادار بماند. برای درک این مساله، کاک عبدالله و یا هرکسی دیگری باید تفکیک دیگری را نیز در دستور بررسی خود قرار دهد: تفکیک مابین موقعیت تاریخی کومه‌له بمشابه یک نیروی اجتماعی، و منشاء نفوذ کومه‌له که در مقاطع گوناگون یکسان نبوده و هم اکنون با انشعابات گوناگون بشدت خدشه دار نیز شده است.

در کنار این دو دیدگاه، مجموعه نظراتی در رابطه با کومه‌له مطرح میشوند که هیچ دیدگاه مستقلی را نمایندگی نمیکند، و بیشتر تلاش‌هایی برای توضیح علل ناکامی‌های کومه‌له هستند. این نظرات به حدی زیاد هستند که به سختی میتوان آنها را دسته بندی کرد. اما به دو نوع آن اشاره میکنم. گرایش ناسیونالیستی که کومه‌له را نیروئی کردستانی می‌بیند و معتقد است که کومه‌له سازمانی است که برای کسب حق ملت کرد مبارزه کرده اما در این جنبش نقش خرابکارانه‌ای نیز داشته، و در شرایط حاضر نیز هنوز نیروی قابل اعتمادی نیست. گرایش دیگر از موضع دمکراسی خواهی حرکت میکند. این گرایش معتقد است که کومه‌له در خدمت اهداف مردم کرد عمل کرده و تا حدودی به گسترش دمکراسی در کردستان کمک کرده است، اما بدلیل کمونیست بودن قادر به تعمیق

این نقش نبوده و مشکلاتش از همان روز اول ایدئولوژیک بوده است. این دو نظر، درمواقع بسیاری با هم ادغام میشوند. در این حالت و در نقش یک دیدگاه، ارزیابی‌اش از کومه‌له ایدئولوژیک است. این دیدگاه با کوبیدن آنچه که "ایدئولوژی کمونیستی. مارکسیستی کومه‌له" مینامد، در بهترین حالت کومه‌له‌ای دمکرات در خدمت جنبش کردستان که دیگر حرفهای کمونیستی نمیزند، و در بدترین حالت کومه‌له‌ای ناسیونالیست میخواهد. واقعیت این است که دو دیدگاه اصلی، مضمونهای نظری قابل اتکائی برای توضیح این تاریخ در خود دارند. اما همانگونه که گفتم در دیدگاه اول رابطه زنده با جامعه کردستان مرده است، و در دیدگاه دوم دنباله روی از جنبش کردستان حاکم و متاثر از افت و خیزهای این جنبش است. در هر دو، کومه‌له جریانی اسیر الویتهای عقیدتی است. یک بازسازی نظری برای درک درست این تاریخ خود ضرورتی است که انجام نشده است.

• بازسازی کومه‌له

بازسازی از عشق کور به یک تاریخ معین سرچشمه نمیگیرد. از این نیاز متاثر است که جامعه‌ی ما با مشخصات تاریخی و فرهنگی خود و با وضعیت سیاسی ویژه‌ای که در آن بسر میبرد، با مشکلاتی هویتی ساختاری روبرو است. در فضائی که چنین معضلی می‌آفریند، وجود یک جریان چپ و متعهد به آرمانهای انسانی و آزادیخواه که درک واقع‌بینانه‌ای از این جامعه و امکاناتش برای پیشروی دارد، تضمینی برای عبور مصمم از این بحران اجتماعی است. بمعنای متشکل کردن اراده‌ای است که نه بدنبال راه حل‌های مماشات جویانه، بلکه راه حل‌های اساسی با معنای تاریخ ساز است.

اولین سؤالاتی که در این راستا مطرح میشوند اینها هستند: که این مساله چه ربطی به کومه‌له دارد؟ چرا بازسازی کومه‌له؟ چگونه میتوان انشعابات صورت گرفته را نادیده گرفت و این مساله را به این شکل مطرح کرد؟ مگر قبلاً نیز چنین تلاشی تحت این عنوان صورت نگرفته است؟ اساساً چرا بازسازی کومه‌له؟ چرا یک جریان جدید نه؟ اینها سؤالات محقی هستند. هیچ چیز بدتر و درد سر آفرین‌تر از این نیست که آدم وقت خود را با جریانی تلف کند که این همه انشعاب از خود بیرون داده است. در ضمن بازسازی باید معنای خاصی داده باشد. برای عبدالله مهتدی در آنزمان این معنی را داشت، که کومه‌له قبلاً در جنبش کردستان در موقعیت رهبری قرار داشت، بر اثر نفوذ افکار غیر این نفوذ و اعتبار از دست رفت. هدف او بازسازی این اعتبار بود. بدیهی است که برای این منظور و به لحاظ نظری میبایست به خود تاریخ کومه‌له رجوع کند. در این تاریخ او مجدداً خود را و نظرات سابقش را یافت. طرف مقابل نمیتوانست، و در آن موقع دلیلی هم نمی‌یافت که مجدداً زیر بار این نظرات برود. چرا که تحلیل‌اش از اوضاع با تحلیل مهتدی فرق میکرد. مهتدی میگفت دارد خبری میشود، باید جنبید، او میگفت خیر خبری نیست کلاه سرمان نگذار، هر وقت خبری شد ما هم که چلاق نیستیم، حتماً کاری میکنیم. البته مساله تنها به اینجا ختم نشد، مهتدی بعد از انشعابی که کرد بطور طبیعی گفتمان سیاسی‌اش را نیز عوض کرد. به این تصور اگر اپوزیسیون خود او، و اپوزیسیون موجود در حکا را هم در نظر بگیریم، بدون شک مایوس‌تر خواهیم شد، چرا که ایجاد وحدت مابین این گروه‌ها تحت عنوان بازسازی کومه‌له عملاً ناممکن مینماید. اگر از سطح نظری بیرون بیاییم و این کار را بمثابه بازسازی عملی و مقطعی از حیات کومه‌له در نظر بگیریم، در اینجا نیز مساله ساده نیست. کسانی نظرشان این است که باید میدان مبارزه مسلحانه را خالی نکرد، شرایط آن وجود دارد، و میتوان این کار را انجام داد. یا کسانی هستند که معتقدند کار کومه‌له از آنجا خراب شد که کار در میان زحمتکشان را ول کرد، و به مبارزه مسلحانه روی آورد. این فکر بازسازی دور اول از حیات کومه‌له را مدنظر

دارد. منظور این است که تخیلات میتواند تصویرهای گوناگونی را بما عرضه کند. اما هیچ یک از این تصاویر نیز که بازتاب علائق شخصی اند، نمی‌توانند مبنای یک طرح بازسازی جدی باشند. با این وجود، تاریخ کومه‌له یک تفاوت اساسی با تاریخ چریکیسم، یا تاریخ اندیشه‌ی صرف را دارد. کومه‌له در ذهنیت تاریخی مردم کردستان جا باز کرده است. کومه‌له در عین حال شبکه‌هایی از روابط اجتماعی است. کومه‌له همچنین در جامعه کردستان و در بطن مناسبات اجتماعی و سیاسی فرهنگ ساز بوده است، اگر بر متن جدال احزاب و دستجات گوناگون بر سر نام کومه‌له بازسازی کومه‌له مایوس کننده و بی چشم انداز است، اما با اتکا به این ذهنیت تاریخی، روابط اجتماعی و داده‌های فرهنگی، بازسازی کومه‌له امری ممکن است. پیش شرط آن، بدست دادن درکی درست از تاریخ کومه‌له و برقراری رابطه‌ای منطقی با آن، درک جایگاه واقعی اجتماعی ومحتوای آن در جامعه کردستان، و شناساندن نقش مثبتی است که کومه‌له در آینده میتواند ایفا کند. تا این امید هست، و مبشران خود را دارد، برگزاری روزهای کومه‌له نیز شاد باد.

26 بهمن